

عشق در سینما

در حال و هوای عشق

صالح نجفی



نشر نگا

فهرست مطالب

۷	مقدمه
۱۷	۱. مرور فیلم
۲۳	۲. واکاوی فیلم
۵۳	کتاب نامه
۵۵	نمایه

«لحظه بی‌قراری ست. زن سرش را پایین نگاه داشته تا مرد مجال یابد به او نزدیک تر شود. اما مرد نمی‌تواند، دلش را ندارد. زن دور می‌زند و دور می‌شود.»

داستان پس از این اولین میان‌نویس در هنگ‌کنگ سال ۱۹۶۲ میان جماعتی آغاز می‌شود که در مجتمع ساختمانی شلوغی زندگی می‌کنند. خانم سوئن، بانوی میزبان آن‌ها، اتاقی به قهرمان زن فیلم، سولی‌ژن، اجاره می‌دهد و قهرمان مرد فیلم، چائو موآن، تصادفاً در همان روز در اتاقی دیواربه‌دیوار اتاق زن ساکن می‌شود. سو منشی یک شرکت کشتی‌رانی است. همسرش، که او را از پشت سر می‌بینیم یا فقط صدایش را می‌شنویم، دائماً به سفر کاری می‌رود و سو مجبور است به سؤال‌های بانوی میزبان و خدمتکار ساختمان که غیرمستقیم بازخواستش می‌کنند جواب دهد. چائو روزنامه‌نگار است و همسرش شاغل او نیز که در کتابخانه کار می‌کند و چهره او را هم، مثل همسر سو، هرگز به وضوح نمی‌بینیم اغلب دیر به خانه می‌آید. سو و چائو رفته‌رفته درباره رابطه همسران شان

با هم حدس‌هایی می‌زنند و زندگی مشترک‌شان با آن‌ها به سردی می‌گراید. از طرفی دائماً در مسیرهای شهر کوچک‌شان، در مغازه نودل‌فروشی و در مجتمع ساختمانی به همدیگر برمی‌خورند و این زمینه صمیمیت‌شان می‌شود. چائو سورا به رستورانی دعوت می‌کند و پس از گفت‌وگو با همدیگر مطمئن می‌شوند حدس‌هایشان درست بوده. از این جا به بعد می‌کشند آنچه را بین همسران‌شان اتفاق افتاده بازاسازند و نقش‌شان را بازی کنند تا دریابند کدامیک از آن‌ها اول پیش قدم شده و چطور به این دو خیانت کرده‌اند.

با همدیگر از زندگی و ازدواج و رابطه همسران‌شان حرف می‌زنند. چائو تصمیم می‌گیرد داستانی سریالی بنویسد و از سو می‌خواهد آن را بخواند و درباره‌اش نظر دهد. در یکی از شب‌ها که زن به اتاق مرد آمده همسایه‌ها زودتر از همیشه سر می‌رسند و تا صبح مشغول بازی ماجونگ می‌شوند. سواز ترس اینکه مبادا ساکنان آپارتمان او را موقع بیرون رفتن از اتاق چائو ببینند آن شب را در اتاق مرد می‌ماند. در ادامه سرک کشیدن‌ها و دخالت‌های همسایه‌ها به قدری آزارنده می‌شود که چائو تصمیم می‌گیرد اتاقی در یک هتل اجاره کند و در آن جا با خیال راحت به همراه سو به کار داستان‌نویسی‌اش بپردازد. سو در ابتدا چندان موافق این نقل مکان نیست اما پس از مدتی شک و تردید به دیدار چائو می‌رود. زن و مرد رفته‌رفته صمیمی‌تر و نزدیک‌تر می‌شوند اما نه به شیوه همسران‌شان. سو بیشتر و بیشتر به چائو سر می‌زند تا اینکه یک بار موقع بازگشت به خانه بانوی میزبان صراحتاً بازخواستش می‌کند. سو تصمیم می‌گیرد مدتی به دیدار چائو نرود و در این بین مرد به او خبر می‌دهد که باید به سنگاپور سفر

کند. از سو می‌خواهد همراهش بیاید، مدتی چشم‌به‌راه او می‌ماند و سرانجام بی‌آنکه زن را ببیند هتل را ترک می‌کند و به تنهایی عازم سفر می‌شود. سو کمی بعد به اتاق خالی مانده چائو می‌رسد. او برای پیوستن به مرد دیر کرده است.

سال بعد سو به سنگاپور می‌رود، وقتی چائو در دفتر روزنامه است به خانه او سر می‌زند و از آن جا با محل کارش تماس می‌گیرد. مرد گوشی را برمی‌دارد و با اینکه زن حرفی نمی‌زند متوجه می‌شود اوست که پشت خط است. به خانه‌اش برمی‌گردد و سو را آن جا نمی‌یابد، اما ته‌سیگاری را که رژلب او بر آن مانده پیدا می‌کند.

چائو در رستورانی برای دوست قدیمی‌اش تعریف می‌کند که در زمان‌های قدیم وقتی آدم نمی‌خواست رازش را با کسی در میان بگذارد، به بالای کوهی می‌رفت و آن راز را در حفره درختی زمزمه می‌کرد، حفره را با گل می‌پوشاند و راز را برای همیشه بدان می‌سپرد.

سه سال بعد که سو به مجتمع ساختمانی‌شان سر می‌زند، خانم سوئن، بانوی میزبان او، مشغول جمع کردن وسایل خانه است تا به آمریکا مهاجرت کند. می‌خواهد خانه را اجاره دهد و سو بدش نمی‌آید آنجا ساکن شود. چندی بعد چائو هم به منزل سابقش سر می‌زند و مردی که حالا آن جا زندگی می‌کند به او می‌گوید صاحب‌خانه قبلی‌اش به فیلیپین مهاجرت کرده و در اتاق بغلی زنی با پسر کوچکش زندگی می‌کند. آن زن همان سواست اما دیدار آن دو باز میسر نمی‌شود.

یکبار به بریده‌مستندی می‌بینیم از سفر ژنرال دوگل به کامبوج. فیلم در کامبوج سال ۱۹۶۶ در معبدی به پایان می‌رسد که چائو در سوراخ